

## The Political Action of Āyatollāh Sayyid Muḥsin Ḥakīm in Relation to the Power Structure in Iraq

Mohammad Javad Khalili 

Assistant Professor, Department of Political Science, Faculty of Islamic Nations, University of Religions and Denominations, Qom, Iran. [mj.khalili@urd.ac.ir](mailto:mj.khalili@urd.ac.ir)

### Abstract

The two-year period of the marja'iyah (religious authority) of Āyatollāh Ḥakīm coincided with the consolidation of power by the Ba'th Party and the imposition of structural pressures on the Ḥawzah 'Ilmiyyah of Najaf. This period culminated in a struggle for power between the Ba'th Party and the marja'iyah institution. Elucidating the conditions of this turbulent and tense era is important in that it illustrates how Āyatollāh Ḥakīm, as the leader of the Islamic community, confronted a ruling structure born of a coup d'état and a series of crises—an approach that in turn laid the groundwork for the activities of both traditionalist and revolutionary actors after him, and shaped the development of his political thought and conduct. Given the significance of the marja'iyah in the Shī'ī context and its impacts on the Islamic world and its interactions with surrounding ideologies—especially rival ideologies such as liberalism and Marxism—this study aims to analyze the political behavior of Āyatollāh Ḥakīm and its consequences on Iraq's sociopolitical trajectories using the structure–agency framework. Moreover, through the application of Spragens' theory of crisis, the paper examines the political thought of Āyatollāh Ḥakīm and his mode of political engagement during Iraq's critical events. Āyatollāh Ḥakīm may be characterized as a marja' possessing deeply rooted traditional foundations within the Ḥawzah 'Ilmiyyah of Najaf. He rejected clerical governance and displayed no inclination to expand the political wilāyah (guardianship) of the jurist. Rather, he utilized the institutional influence of the marja'iyah to advance his gradualist reform project. When confronted with a rigid and repressive structure like the Ba'th Party, he adopted a strategy of negative resistance and refrained from direct confrontation or efforts to overthrow the regime.

**Keywords:** Āyatollāh Ḥakīm, Ba'th Party, Shī'ī Marja'iyah, Shī'ī Jurisprudence, Power Structure, Ḥawzah 'Ilmiyyah of Najaf, Spragens' Theory of Crisis, Fatwā, Wilāyat al-Faqīh.

---

Received: 2024-09-01 ; Received in revised form: 2024-09-25 ; Accepted: 2024-11-19 ; Published online: 2024-12-23

<https://doi.org/10.22034/sm.2025.2030652.2212>

© the authors

<http://sm.psas.ir>

Article type: Research Article

Publisher: Political Studies Association of the Seminary



## کنش سیاسی آیت‌الله سید محسن حکیم با نهاد قدرت در عراق

محمدجواد خلیلی 

استادیار، گروه علوم سیاسی، دانشکده ملل اسلامی، دانشگاه ادیان و مذاهب، قم، ایران. mj.khalili@urd.ac.ir

### چکیده

دوران دو ساله مرجعیت آیت‌الله حکیم مصادف با تثبیت قدرت حزب بعث و فشارهای ساختاری بر حوزه علمیه نجف بود که به تنازع قدرت بین دو نهاد حزب بعث و مرجعیت انجامید. تبیین شرایط این دوران پراضطراب و پرتنش از آن حیث مهم است که چگونگی مواجهه آیت‌الله حکیم به‌عنوان زعيم جامعه اسلامی در برابر ساختار حاکمیت و حکومت برآمده از کودتا و وقوع بحران‌های متعدد، بستر فعالیت نیروهای سنتی و انقلابی پس از ایشان را درحالی فراهم آورد که بر شکل‌گیری اندیشه سیاسی و چگونگی کنش ایشان نیز تأثیر گذاشته بود. نظر به اهمیت مرجعیت در بافتار شیعی و تأثیرات آن بر جهان اسلام و تعاملات آن با دنیای پیرامون، خاصه ایدئولوژی‌های رقیب همچون لیبرالیسم و مارکسیسم، هدف پژوهش حاضر تشریح کنش‌های آیت‌الله حکیم و تأثیرات پس از آن بر رویه‌های سیاسی - اجتماعی این کشور، با استفاده از چارچوب مفهومی ساختار - کارگزار است؛ همچنین با استفاده از نظریه بحران اسپریگنز، به اندیشه سیاسی آیت‌الله حکیم و نوع کنشگری سیاسی ایشان در حوادث و رویدادهای عراق پرداخته شده است. آیت‌الله حکیم را می‌توان مرجعی با بن‌مایه‌های سنتی ریشه‌دار در حوزه علمیه نجف دانست که با برنتابیدن تصدی‌گری روحانیت، اهتمامی به بسط ولایت سیاسی فقهی نداشت و از ظرفیت نهاد مرجعیت به‌عنوان یک نهاد ذی‌نفوذ در پیش‌برد پروژه خود که یک فرایند اصلاحی تدریجی بود، به‌خوبی بهره برد و هنگامی که با ساختاری سخت و سرکوب‌گر همچون حزب بعث روبه‌رو شد، با اتخاذ مبارزه منفی، از افزایش سطح مواجهه با حزب بعث و براندازی اجتناب کرد.

**واژه‌های کلیدی:** آیت‌الله حکیم، حزب بعث، مرجعیت شیعه، فقه شیعی، نهاد قدرت، حوزه علمیه نجف، نظریه بحران اسپریگنز، فتوا، ولایت فقیه.

استاد به این مقاله: خلیلی، محمدجواد (۱۴۰۴). کنش سیاسی آیت‌الله سید محسن حکیم با نهاد قدرت در عراق. سیاست متعالیه، ۱۲(۴):

ص ۱۷۷-۱۹۶. <https://doi.org/10.22034/sm.2025.2030652.2212>

تاریخ دریافت: ۱۴۰۳/۰۶/۱۱؛ تاریخ اصلاح: ۱۴۰۳/۰۷/۰۴؛ تاریخ پذیرش: ۱۴۰۳/۰۸/۲۹؛ تاریخ انتشار: ۱۴۰۳/۱۰/۰۳

© the authors

<http://sm.psas.ir>

نوع مقاله: پژوهشی

ناشر: انجمن مطالعات سیاسی حوزه



## ۱. مقدمه

همزمان با قدرت‌یابی حزب بعث در عراق، آیت‌الله العظمی سید محسن حکیم، مرجعیت عامه تشیع را عهده‌دار بود. پس از وفات ایشان، در سال ۱۹۷۰م، نهاد مرجعیت بین دو مرجع علمی، آیت‌الله العظمی سید ابوالقاسم خویی و آیت‌الله العظمی سید محمدباقر صدر با دورویکرد سیاسی مختلف تقسیم شد. دوران دو ساله مرجعیت آیت‌الله حکیم، زمانه تثبیت قدرت حزب بعث و دوران اضطراب و انتظار حوزه نجف بود؛ لذا، تنازع قدرت و چگونگی تعامل بین دو نهاد حزب بعث و مرجعیت در دوران آیت‌الله حکیم و فرصت‌سازی فعالیت نیروهای سنتی و انقلابی پس از ایشان، در پژوهش حاضر مورد بررسی قرار می‌گیرد. با به قدرت رسیدن حزب بعث، تصفیه‌های خونین اعضای حزب شیوعی (کمونیست) و دیگر رقبا، به شدت انجام می‌شد. حزب در این مدت درگیر تثبیت موقعیت خود بود و در مواجهه با نهاد مرجعیت شیعی، برخلاف دوره‌های بعدی، رویکرد مشخصی نداشت. همین امر، فرصتی برای مرجعیت فراهم نمود تا فعالیت‌های خود را تحکیم و توسعه بخشد. با تثبیت قدرت حزب و مشاهده اقدامات آیت‌الله حکیم، سیاست حزب به سمت فشار و سرکوب نهاد مرجعیت چرخید و کنش آیت‌الله حکیم نیز متأثر از این ساختار متصلب و متناظر به فهم فقهی ایشان تغییر کرد.

نظر به اهمیت مرجعیت در بافتار شیعی و تأثیرات آن بر جهان اسلام و تعاملات آن با دنیای پیرامون، خاصه ایدئولوژی‌های رقیب، این پژوهش با هدف تشریح کنش‌های این مرجع اثرگذار بر مناسبات داخلی عراق و تأثیرات پس از آن بر رویه‌های سیاسی- اجتماعی این کشور انجام شده است؛ که با استفاده از چارچوب مفهومی ساختار- کارگزار و با روش توصیفی- تحلیلی، نهادهای قدرت و ساختارهای موجود در این دوره را بررسی خواهد کرد. از آنجا که مشیء سیاسی آیت‌الله حکیم، متناظر بر اندیشه سیاسی و فقهی ایشان بود؛ چگونگی شکل‌گیری و نیز تغییرات اندیشه‌ای ایشان در برخورد با حوادث زمانه مهم است. لذا، با استفاده از چارچوب مفهومی اسپریگنز، به اندیشه سیاسی آیت‌الله حکیم و نوع کنشگری سیاسی ایشان در حوادث و رویدادهای عراق بررسی می‌شود. بنابراین مقاله با طرح این سؤال که «آیت‌الله حکیم در مقابل ساختار قدرت عراق و بحران‌های ناشی از آن، چه موضعی در پیش گرفتند و تغییرات کنشگری سیاسی ایشان مبتنی بر کدام وجوه اندیشه‌ای ایشان بود؟»، این فرضیه را مطرح می‌کند که ساختار متصلب قدرت در عراق و بحران‌های سیاسی و اجتماعی ناشی از آن، درکنار فضای ارباب ایجاد شده و کاهش حضور حمایتی مردم، کنشگری سیاسی آیت‌الله حکیم را به سمت حرکت‌های اصلاحی و مبارزه منفی و اجتناب از رویارویی براندازانه تغییر داد.

## ۲. چارچوب مفهومی

### ۲-۱. ساختار- کارگزار

نظریه‌های ساختار-کارگزار در تبیین پدیده‌های اجتماعی به سه دسته کلی تقسیم می‌شوند: نظریه‌های کارگزارمحور، نظریه‌های ساختارمحور، و نظریه‌هایی که راه‌حل بینابینی میان ساختار-کارگزار را برمی‌گزینند. اراده‌گرایان و نظریه‌پردازان نظریه انتخاب عقلایی، بر کارگزار تأکید دارند؛ ساختارگرایان و پسا ساختارگرایان، ساختار را مقدم بر دیگر عوامل می‌دانند؛ نظریه‌هایی همانند نظریه ساخت‌یابی و نظریه واقع‌گرایی انتقادی نیز با تصریح بر راه سوم، بر نقش بینابینی این دو تأکید دارند. گیدنز با بیان رابطه ساختار و کارگزار، این دو را منطقی‌مستلزم یکدیگر می‌داند؛ یعنی یک ساختار اجتماعی یا سیاسی، تنها به‌واسطه ایجاد قیدوبند و یا فرصت‌سازی برای کارگزار تداوم می‌یابد. بنابراین، تصور ساختار، بدون تصویری اجمالی از کارگزاری متأثر از آن با امکان محدودیت یا توانگری، معنا ندارد (مارش و همکاران، ۱۳۷۸: ص ۳۰۴). وی با طرح نظریه ساخت‌یابی، تلاش نظری بلندپروازانه‌ای دارد تا از دوگانه‌انگاری<sup>۱</sup> ساختار و کارگزار عبور کند و مفهومی ارائه دهد که به‌نحو متقابل، مؤثر بر یکدیگر هستند (همان: ص ۳۱۴-۳۱۵). از نظر گیدنز در هر تحلیل اجتماعی، جدایی‌ناپذیری ساختارها و کارگزاران باید مورد توجه قرار گیرد (ستوده، ۱۳۸۵: ص ۳۹). حزب بعث و آیت‌الله حکیم با دو نقش ساختار و کارگزار در بافتار سیاسی و اجتماعی عراق، به‌گونه متقابلی بر یکدیگر تأثیر گذاشتند. نظر به تعبیر گیدنز در تعامل بینابینی ساختار و کارگزار، نمی‌توان در تحلیل کنش‌های اجتماعی و سیاسی عراق در دوران آیت‌الله حکیم و مصادف شدن آن با قدرت‌یابی حزب بعث، از نقش این دو بر یکدیگر غفلت نمود و یا وزن هر یک را لحاظ نکرد.

### ۲-۲. چارچوب مفهومی اسپریگنز

این نظریه، یکی از ابزارهای فهم اندیشه سیاسی است که چهار مرحله دارد؛ شناختن مسئله، شناسایی علت‌های مسئله، بازشناسی آرمان مطلوب و چگونگی رسیدن به آرمان (اسپریگنز، ۱۳۷۰: ص ۱۲). از آنجا که این چارچوب، ابزاری در فهم اندیشه سیاسی است؛ می‌توان از آن به منطبق درونی نظریه‌های سیاسی و فهم آن دست یافت. نظریه بحران اسپریگنز در قالب چارچوبی انتقادی، در پی فهم و رفع نارسایی‌های جامعه، و درصدد درمان روانی جامعه است (همان: ص ۱۴). بررسی سیر مواضع سیاسی آیت‌الله حکیم و چگونگی مواجهه ایشان با رخداد‌های سیاسی و اجتماعی عراق و بعضاً تحولات داخلی ایران نشان می‌دهد که در طول

زمان، نگرش و کنش ایشان دستخوش تغییرات جدی شد. در حالی که، مواضع و کنش‌های ایشان در ابتدا عمل‌گرایانه‌تر و ناظر به برخورد مستقیم با حکومت‌های عراق بود؛ اما به مرور و با پدیدار شدن مسئله قدرت و اعمال زور هیئت حاکمه، کنش ایشان به سمت انزوا و حفظ جامعه عراق در برابر هجمه‌های حزب بعث بود. کاربرد چارچوب مفهومی اسپریگنز در درمان جامعه عراق و کاهش برخوردهای متعدد حکومت و مرجعیت و حفظ کيان نهاد مرجعیت و مقلدان آن، در این بستر قابل ارزیابی است.

### ۳. شخصیت علمی آیت‌الله حکیم

سید محسن طباطبایی، معروف به حکیم، در سال ۱۲۶۴ شمسی در منطقه بنت‌الجیل لبنان زاده شد. خانواده ایشان از بیوت علمی و خوش‌آوازه نجف و لبنان هستند؛ که زعامت و فقاہت در میان آنان سابقه طولانی دارد (حرزالدین، ۱۳۶۲: ص ۲۷). در دوران زندگی او، جامعه اسلامی خاصه جامعه عراق، با بحران‌های متعددی روبه‌رو بود؛ که بر شکل‌گیری و نضج اندیشه و عملکرد ایشان تأثیر به‌سزایی گذاشت. این بحران‌ها نه تنها از مشکلات سیاسی و اجتماعی، بلکه از فزونی تغییرات ساختار قدرت و هویت جامعه نیز ناشی می‌شد. سید محسن حکیم به‌عنوان یک کارگزار مؤثر، درصدد بود تا نه تنها به این بحران پاسخ دهد؛ بلکه نظریه‌های اصلاح‌طلبانه‌ای را نیز به جامعه عرضه کند. شاید بتوان رگه‌هایی از رویکرد سیاسی و نگرش اصلاحی او را متأثر از استادانی دانست که درگیر امور سیاسی مشروطه شدند. نائینی، مهم‌ترین شخصیت سیاسی و اجتماعی مؤثر بر اندیشه سیاسی تشیع در دوران معاصر است؛ که سید محسن حکیم افتخار شاگردی او را داشت. با ارتحال سیدابوالحسن اصفهانی و در فاصله سال‌های ۱۳۲۵ تا ۱۳۴۰، ایشان عهده‌دار مسئولیت نهاد مرجعیت در نجف شد (تبرائیان، ۱۳۸۹: ج ۱، ص ۱۹۰). پس از ارتحال آیت‌الله بروجردی در ۱۳۴۰ و شکل‌گیری خلأ در حوزه علمیه قم و رجوع بیشتر مقلدان آیت‌الله بروجردی به ایشان، مرجعیت مطلق جهان تشیع در ایشان تعیین یافت. در این زمان، کارگزاری چون آیت‌الله حکیم با درک عمیق بحران‌ها تلاش کرد تا جامعه را به سمت ثبات و اصلاح هدایت کند.

### ۴. مبانی اندیشه‌ای و رویدادهای مؤثر بر کنش سیاسی حکیم

عراق در دوران آیت‌الله حکیم، دستخوش تحولاتی جدی همچون استقلال، انقلاب ۱۹۲۰م. و مبارزه با استعمار و اشغال‌گری انگلیس بود؛ ایشان نیز در بسیج عمومی شرکت کرد. او در عراق، زمانه سه پادشاه و چهار رئیس‌جمهور را تجربه نمود (تبرائیان، ۱۳۸۹: ج ۲، ص ۹). نظر به بحران‌های متعدد عراق و مواجهه آیت‌الله حکیم با این رخدادها و اهتمام ایشان به رفع آن، مبانی فکری و نیز اتفاقات سیاسی و اجتماعی بر

مواضع و چگونگی برخورد ایشان در حل مسئله تأثیر گذاشت. در ادامه، به برخی رویدادها و مبانی تأثیرگذار بر اندیشه و کنش سیاسی اجتماعی این مرجع تقلید پرداخته می‌شود.

#### ۴-۱. ولایت سیاسی فقیه

دخالت در امور سیاسی، در میان فقهای شیعه به قرائت آنان از مسئله حکومت و حوزه اختیارات سیاسی بازمی‌گردد. قائلین به ولایت سیاسی فقیه بر این باور هستند که در عصر غیبت امام معصوم (ع)، وظایف فقها بیش از محدوده افتا، قضا و امور حسبه بوده و اداره نظم عمومی جامعه نیز برعهده آنها است. لذا، فقها همان نایبان عام و دارای ولایت در امور سیاسی و حکومتی چونان امام معصوم (ع) هستند (امام خمینی، ۱۳۴۹: ج ۲، ص ۶۲۱). در مقابل، برخی از فقها با ردّ ولایت عامه فقیه، حدود ولایت فقیه را به امر افتا، قضا و امور حسبه محصور می‌دانند و برای فقیه، وظیفه‌ای در حوزه زعامت امور عمومی قائل نشده‌اند. برخی علما همچون علامه مجلسی، با پذیرش ولایت فقیه در امور حسبه، و با عدم پذیرش مستندات روایی ولایت عام فقیه، این‌گونه استدلال نمودند که روایات مذکور فراتر از افتا، قضا و امور حسبه را شامل نمی‌شود (مجلسی، ۱۴۰۴: ج ۱، ص ۱۴۹-۱۵۰). آیت‌الله حکیم بر این باور است که جایگاه فقیه در امور شرعیه را باید با جست‌وجوی در روایات و آیات قرآنی کشف کرد. از آنجا که این منابع، شأنی بیش از قضاوت برای فقیه قائل نیست (حکیم، ۱۳۷۱: ج ۱، ص ۳۰۱)؛ لذا، در خصوص شأنت ولایت عامه فقیه نیز جواز از سوی امام معصوم نمی‌توان یافت که به اثبات نیابت عامه فقیه از جانب امام منتهی شود؛ گویی ایشان با مخدوش دانستن سند، بر عدم ولایت عامه فقیه تأکید داشتند (حکیم، ۱۳۹۱: ج ۲، ص ۵۷۸-۵۷۹). اختلاف نظر درباره حدود و اختیارات ولایت فقیه، به اختلاف در فهم و تفسیر نقش فقها- به‌عنوان کارگزاران مهم جامعه دینی- در مواجهه با بحران‌های زمانه و چگونگی حل آن منجر شده است. آیت‌الله حکیم با ردّ ولایت عامه فقیه، در زمره منکرین ولایت سیاسی فقیه نیز بوده است. ایشان به تفصیل، آراء استدلالی خود را در نفی ولایت عامه فقیه در کتاب «نهج‌الفقاهه، شرح مکاسب شیخ انصاری»، تشریح کرده است (کلدیور، ۱۳۹۵: ۱). موضع‌گیری‌های ایشان در مقاطع مختلف، متناظر به همین برداشت‌شان از وظایف و اختیارات زعیم جامعه اسلامی بوده است.

#### ۴-۲. مارکسیسم و کنش آیت‌الله حکیم در مقابله با آن

با فراگیری مارکسیسم در جهان، به‌ویژه در خاورمیانه، عراق نیز از این موج بی‌بهره نماند. آغاز آشنایی جوانان عراق با اندیشه‌های مارکسیستی، به دهه دوم قرن بیستم بازمی‌گردد. گروهی از دانشجویان عراقی

تحصیل‌کرده غرب و شرق، برخی آثار مارکس و دیگر نظریه‌پردازان چپ را ترجمه و در جلسات مختلف، آنها را تحلیل می‌کردند. در این دوران، اغلب افراد تحصیل‌کرده، گرایش چپ داشتند و با توجه به اهتمام خانواده‌های شیعی عراقی نسبت به تحصیلات، موج مارکسیسم به این خانواده‌ها نیز رسید. آیت‌الله حکیم با تصدی مرجعیت و بعد از کودتای حزب شیوعی و قدرت‌یابی آن، ضمن مقابله با این حزب طی فتوایی، هرگونه گرایش به آن را تحریم کرد (حکیم، ۲۰۰۵: ج ۳، ص ۲۸۶).

#### ۴-۳. پان عربیسم

یکی دیگر از جریان‌های فکری- سیاسی تأثیرگذار بر جامعه عراق در این عصر، پان عربیسم بود. این جریان فکری با ریشه‌های قومی، با تأکید بر وحدت عربی و اصالت قوم عرب، جزء جریان‌های سکولار متأثر از آموزه‌های چپ و اندیشه‌های ناسیونالیستی غربی بود. پان عربیسم با وحدت سوریه و مصر و قدرت‌یابی جمال عبدالناصر به شدت قدرتمند شد (بطاطو، ۱۹۹۲: ص ۶۵). در انقلاب ۱۹۵۸، این جنبش در بغداد و اطراف آن موفق به جذب و ساماندهی بیش از دویست نفر شده بود. بسیاری از شاخه جوانان حزب استقلال عراق به این جنبش پیوستند و اولین بار، شاخه عراقی این حزب در جهان عرب، عبارت «القومیون العرب» را گسترش داد (الکبیس، ۱۹۷۴: ص ۷۹). این حزب بعدها رقیب جدی حزب بعث شد و هنگام به قدرت رسیدن بعثی‌ها، برای ریشه‌کن کردن احزاب معارض مانند شیوعی‌ها و قومی‌ها، نبردهای خونینی بین آنان شکل گرفت.

#### ۴-۴. اسلام‌گرایی

عراق بعد از فروپاشی عثمانی، استقلال خود را به دست آورد؛ ازهم‌گسیختگی این امپراتوری، متفکران اهل سنت را به نظریه‌پردازی واداشت. اسلام سیاسی از مصر آغاز شد و با حرکت اخوان المسلمین تکامل یافت؛ موج اسلام‌گرایی خیلی زود به دیگر کشورهای عربی رسید. عراق با ترکیب جمعیتی و بافت اجتماعی ویژه و نیز با بحران‌هایی مشابه بحران مصر و دیگر کشورهای اسلامی، شرایط مناسبی برای رشد این جریان فکری داشت. شروع فعالیت حزب اسلامی عراق به درخواست اخوان المسلمین مصر (الخیون، ۲۰۱۱: ص ۴۳)، جریان شیعی را نیز تحت تأثیر قرار داد و گروهی از مدرسین حوزه علمیه و جوانان مسلمان مناطق شیعه‌نشین نجف و کربلا، حرکتی مشابه با عنوان «حزب الدعوه» تأسیس کردند. این حزب از نظر تشکیلاتی و نیز مبانی نظری و آرمان‌ها، وجه شیعه شده جریان اخوان المسلمین است. حرکت‌های مختلفی قبل و بعد از انقلاب ۱۹۲۰ عراق، براساس گرایش‌های اسلامی ایجاد شد؛ اما شاید بتوان گفت جدی‌ترین حرکت یک

حزب اسلامی، مربوط به حزب الدعوه بوده است. موج اسلام‌گرایی و حضور اسلام سیاسی در دو وجه شیعی و سنی آن، عراق را درنوردید. در فضای حوزه سنتی نجف و کربلا، برخی روحانیون نوگرا حزبی اسلامی را تأسیس کردند. دو تن از فرزندان آیت‌الله حکیم در حزب‌الدعوه، به‌عنوان حزبی اسلامی، فعال بودند. با گذشت زمان و شهرت یافتن حزب، پدر، این دورا از فعالیت در حزب منع کرد؛ زیرا این دو شخصیت، پدر و مرجع اعلی شیعه را نمایندگی می‌کردند و مرجعیت، نباید به حزب و گروه خاصی گرایش داشته باشد؛ از این‌رو، سید محمدباقر و سید مهدی حکیم، فعالیت خود را متوقف کردند (تبرانیان، ۱۳۸۹: ج ۱، ص ۴۴۰).

#### ۴-۵. جنگ‌های جهانی

در طول تاریخ تشیع، نهاد مرجعیت در عراق و شهرهای مذهبی آن، یعنی نجف، کربلا، کوفه و کاظمین حضور داشته است. تا پیش از فروپاشی امپراتوری عثمانی، این منطقه را ترکان سنی مذهب عثمانی اداره می‌کردند. پس از جنگ جهانی اول، امپراتوری عثمانی از بین رفت و این فروپاشی، آزاد شدن نیروهای اجتماعی را در پی داشت؛ یکی از نیروهای فعال و با سابقه در عراق، نهاد مرجعیت بود. جنگ جهانی اول، سرآغاز آشنایی جامعه عراق با مدرنیته و ایجاد تغییرات بنیادین در آن است. اغلب جامعه‌شناسان عراقی، این جنگ را سبب رسوخ مدرنیته، تغییرات اجتماعی، فرهنگی و ایجاد یک نظام پادشاهی و یا نظام تحت‌الحمايه‌ای در عراق می‌دانند که بر نهاد مرجعیت و ذهنیت آن تأثیر گذاشت (الوردی، ۱۹۶۵: ص ۳۳۹). جنگ جهانی دوم و پیدایش دولت اسرائیل و بحران دامنه‌دار آن با اعراب نیز مستقیم و غیرمستقیم بر نهاد مرجعیت شیعی تأثیرگذار بوده است. فتاوی مختلف حوزه نجف در مسائل سیاسی، نشانه تأثیر آن بر کارگزاری نهاد مرجعیت است و فرضیه انزوای کامل، نمی‌تواند درست باشد؛ برای نمونه، می‌توان به واکنش حوزه علمیه و صدور فتاوی در خصوص اشغال لیبی توسط ایتالیا در ۱۹۱۱م. (بحرالعلوم، ۲۰۱۵: ص ۱۲۶) و نیز یاری مسلمانان در جنگ با اسرائیل و مبارزه با کشورهای اشغال‌گری مانند انگلستان اشاره کرد (حکیم، ۲۰۰۵: ج ۳، ص ۲۸۳).

#### ۵. حکیم، میراث‌دار انزوا

آیت‌الله حکیم، میراث‌دار انزوای نهاد مرجعیت شیعه در عصر خود است. در زمان نائینی، مسائل مشروطه در ایران و تحولات سقوط عثمانی، شرایط سیاسی خاصی را پدید آورده بود. اختلاف جدی بین عالمان شیعی به‌ویژه در عصر مشروطه، سبب شد نهاد مرجعیت به‌شدت ضعیف شود و از صحنه تحولات

اجتماعی، فاصله بیشتری بگیرد. از سوی دیگر، دخالت روحانیت در سیاست و مشروطه که در عمل به اعدام شیخ فضل‌الله نوری منجر شد و بعد از آن، به قدرت رسیدن رضاخان و پیگیری سیاست‌های غرب‌گرایانه و در برخی موارد اسلام‌ستیزانه ازسوی وی مانند کشف حجاب، ذهنیت خاصی را در نجف و نهاد مرجعیت حاکم کرده بود. پس از نائینی و در دوره مرجعیت سید ابوالحسن اصفهانی، شاهد رکود کنش اجتماعی مرجعیت هستیم. بنابراین، آیت‌الله حکیم میراث‌دار نهادی منزوی و تا اندازه‌ای آسیب‌دیده از نزاع‌های سیاسی-اجتماعی در عصر مشروطه بود. وی از یکسو نیرویی سنتی است و ازسوی دیگر، تمایلاتی به خروج از سنت و حرکت به سمت نوسازی ساختار آموزشی و سنت فکری حوزه نجف دارد. در واقع می‌توان گفت، حکیم در دورانی مرجعیت را متکفل گردید که این نهاد، به شدت نیازمند نوسازی بود.

#### ۵-۱. حکیم به مثابه کارگزار

حکیم، به عنوان یک کارگزار در نهاد مرجعیت، نسبت به دیگر مراجع پس از خود، در رویارویی با حزب بعث، شرایط ویژه‌ای داشت. وی قبل از حزب بعث، در مواجهه با نظام کودتاگر کمونیستی، اقدام به صدور فتوا کرده بود؛ این فتوا نهاد قدرت در عراق را به شدت تحت فشار قرار داد. آیت‌الله حکیم در دو سال آخر مرجعیتش، حاکمیت حزب بعث را درک کرد و ایشان، به عنوان مرجع کل جهان تشیع، در قامت یک کارگزار در برترین حالت نفوذ و قدرت سازمانی بود. در مقابل، حزب بعث نیز پس از کودتا علیه عبدالکریم قاسم، هنوز نتوانسته بود هژمونی خود را بر جامعه و ساختار سیاسی مستولی کند؛ لذا، تزلزل و ناپایداری قدرت حزب و حاکمیت آن، به ناتوانی در سرکوب و مقابله با کارگزار انجامید و ناگزیر به نشان دادن کمی انعطاف، گردید. این درحالی بود که، کارگزار براساس مبانی نظری خود و متناظر بر شرایط زمانه، حاضر به مقابله تمام‌عیار و براندازی پرهزینه نبود؛ زیرا با هزینه‌های جانی و مالی انقلاب، مشکل شرعی داشت و طبیعتاً هر نوع کنش همراه با خشونت و انقلابی‌گری را بر نمی‌تابید. بعد از قدرت‌نمایی حکیم و بسیج عشایر و مانور قدرت در بغداد، حاکمیت به شدت نگران شد. پیش‌فرض حاکمیت بر این بود که با نشان دادن نرمش ظاهری، مطالبات کارگزار- آیت‌الله حکیم- افزایش خواهد یافت. لذا، در رادیکال‌ترین حالت، اقدام علیه حوزه ادامه یافت؛ حکیم نیز تمایل داشت صرفاً از جایگاه معنوی و اتخاذ یک حریم با ساختار قدرت، با کمترین هزینه به اهدافش دست یابد. در واقع، کنش انزالی و خانه‌نشینی در اعتراض به حکومت، نهایت کنش ایشان برای حفظ وضع موجود بود.

درمقابل، حزب بعث به عنوان ساختار، می‌دانست که در شرایط موجود، بیش از این، توان مقابله و الزام

هنجارهای خویش را ندارد و باید با راهبرد صبر و انتظار، این دوره را سپری کند. ساختار نه تنها با کارگزاری همچون حکیم، بلکه با دیگر کنشگران عرصه عراق نیز مشکلاتی جدی داشت؛ برای نمونه، حکیم در مسئله کردها در کنار آنان قرار گرفت که این امر، برای ساختار به شدت آزاردهنده بود. حزب بعث باید مترصد فرصتی می بود که بتواند از شرایط شکننده رویارویی با همه نیروهای اجتماعی خارج شود؛ ولی با وجود حکیم، یکسان سازی قدرت و سرکوب همه نیروها ممکن نبود؛ زیرا درون ساختار، مشکلات درونی و رقابت های خونین قدرت در جریان بود. وفات حکیم این فرصت طلایی را به بعثی ها داد تا برای همیشه با خلاص شدن از شر حوزه و معارضان اسلام گرا، اجازه ندهند نیروی اجتماعی دیگری به این اندازه رشد کند. وضعیت حکیم به مثابه کارگزار، در مقابل ساختاری همچون حزب بعث را باید مشابه دو مبارز خسته ای دانست که در برابر هم، صف آرای کرده اند؛ ولی هیچ کدام توان نابودی طرف مقابل را ندارند و با راهبرد صبر و انتظار، مترصد تغییر شرایط ساختاری این وضعیت خنثی بودند.

#### ۲-۵. تسلب ساختار

محیط روحانیت و مرجعیت، فضایی کاملاً سنتی با ضوابط نانوشته بسیاری است؛ که می تواند به مثابه ساختار عمل کند و بر کارگزار در این محیط تأثیر بگذارد. به رغم فضای سنتی نجف که بعد از احساس شکست از فعالیت های سیاسی دوران مشروطه به شدت منزوی شده بود، آیت الله حکیم با بازسازی حوزه (تبرائیان، ۱۳۸۹: ج ۲، ص ۹۵)، نهاد مرجعیت را به متن فعالیت های اجتماعی بازگرداند. ایشان با ترکیبی از رویکردهای سنتی و مدرن، توانست پروژه خود را پیش ببرد و کارهای بزرگی در بخش های مختلف شکلی، نهادی و ساختاری انجام دهد. در اهمیت کار ایشان همین بس که تا قبل از این، ساختار سنتی به شدت متصلب حوزه، تغییرات اندک را نیز برنمی تابید و با آن مقابله می کرد.

#### ۶. عمل سیاسی کارگزار

آیت الله حکیم، شرایط سیاسی ویژه ای را در دوران حیات خود درک کرد. ایشان شاهد نظام پادشاهی، کودتا و تغییر آن به جمهوری بود. وی با حضور در عرصه های مختلف سیاسی، منطقه ای و بین المللی به فراخور موقعیت و توانایی، نقش آفرینی نمود. این سلوک سیاسی بعد از انزوای مطلق، به خودی خود یک سنت شکنی محسوب می شد. ایشان در ابتدای پادشاهی فیصل از ملاقات با وی امتناع ورزید، کمالینکه تقاضای ملاقات عبدالکریم قاسم را نیز رد کرد (تبرائیان، ۱۳۹۱: ص ۵۴). اما این عدم پذیرش، به معنای این نبود که ایشان با هیچ شخصیت سیاسی و یا پادشاهی ملاقات نکنند؛ بلکه با توجه به شرایط و برای پیشبرد مطالبات شیعیان،

اقدام به ملاقات با سیاسیون می‌نمود. برخی از مهم‌ترین اقدام‌های سیاسی ایشان به این شرح است:

### ۶-۱. صدور فتوا علیه کمونیست‌های کودتاگر

نهاد مرجعیت، ضربه سهمگینی به حکومت چپ‌گرای عبدالکریم قاسم و حزب کمونیست (حزب شیوعی) وارد کرد. این تفکر الحادی در نزاع جدی با جبهه دین‌باوران، اعم از سنتی و مدرن، بود و احزاب اسلام‌گرا و آوانگارد و نیز رویکردهای سنتی‌تر و مدل‌های در حاشیه نظام اجتماعی نیز با کمونیست‌ها در ستیز بودند. در سال ۱۹۶۰، آیت‌الله حکیم با صدور فتوایی پیوستن به این حزب را حرام اعلام نمود و عبارت مشهور ایشان «الشوعیه کفر و الحاد او ترویج للکفر و الحاد» (العلوی، ۱۳۸۴: ص ۲۱۴)، حزب کمونیست را به شدت تحت فشار قرار داد. عمده نیروهای اجتماعی تحصیلکرده، که به‌ویژه در مناطق شیعه‌نشین به عضویت این حزب درآمده بودند، با این فتوا تحت فشار قرار گرفتند. علمای نجف به‌شکل یکپارچه از این فتوا حمایت نمودند و بیانیه‌ها و فتاوی مشابهی از سایر علمای آن روز مانند آیت‌الله شاهرودی، آیت‌الله خویی و آیت‌الله جزایری صادر شد (فریجی، ۱۹۹۸: ص ۶۵). عده‌ای از تحلیل‌گران، باز شدن راه کودتا علیه عبدالکریم قاسم را، در صدور این فتوا و متزلزل شدن جایگاه اجتماعی حزب کمونیست در عراق می‌دانند.

### ۶-۲. صدور فتوای مخالفت با قانون احوال شخصیه

حکومت کودتاگر کمونیستی عبدالکریم قاسم، بعد از تثبیت، اقدام به برخی اصلاحات در حوزه فرهنگ، سیاست و اقتصاد نمود. یکی از لوایح حکومت کمونیستی، قانون معروف به «احوال شخصیه» بود که مجموعه قوانین تابعیت، ارث، حقوق عمومی و شهروندی را شامل می‌شد. با توجه به این‌که برخی مواد این قانون با قوانین اسلامی در تعارض بود، آیت‌الله حکیم بدان واکنش نشان داد و این مخالفت، با همراهی گسترده عمومی روبه‌رو شد (تبرانیان، ۱۳۸۹: ج ۱، ص ۳۸۸). سابقه طرح این لایحه به دوران پادشاهی بازمی‌گشت که در آن ایام با ابلاغ پیام شفاهی ایشان به نمایندگان، لایحه از دستور کار مجلس خارج شده بود (بحرالعلوم، ۱۹۶۳: ص ۵۴). تصویب مجدد این لایحه و مخالفت آیت‌الله حکیم، سبب تیرگی روابط نهاد قدرت و نهاد مرجعیت شد.

### ۶-۳. صدور فتوا در حرمت جنگ با کردها

کردها سال‌ها برای حقوق خود در حال جنگ با دولت مرکزی عراق هستند. تقریباً بعد از استقلال و به‌ویژه بعد از شکل‌گیری نظام جمهوری در این کشور، همه حکومت‌های جدید، ابتدا از در مصالحه و بعد از تثبیت قدرت مرکزی، با خشونت بیشتری از دولت گذشته، اقدام به سرکوب کردها کرده‌اند (کوچرا، ۱۳۷۳: ص ۲۶۵).

اختلاف‌های جدی با کردها در زمان عبدالکریم قاسم در دوران عبدالسلام عارف نیز ادامه یافت. وی می‌خواست با دریافت فتوایی، کردها را به‌عنوان یاغی بر نظام و حکومت و سرکوب آنان را مشروع نشان دهد. وی با برگزاری کنفرانسی با عنوان «علمای اسلام» در سال ۱۹۶۴ میلادی در بغداد و دعوت از برخی شیوخ الازهر، و فریب برخی مهمانان، خواسته خود را پیگیری نمود (بیاتی، ۱۹۹۷: ص ۹۶). هنگامی که با فریب‌کاری‌های مختلف به سراغ آیت‌الله حکیم آمدند، ایشان به‌طور جدی ضمن مخالفت با هرگونه جنگ با برادران اهل سنت و صدور فتوای عدم جواز جنگ با کردها، تنها راه‌حل بحران را گفت‌وگو اعلام نمود (بهادلی، ۱۹۹۱: ص ۱۴۱). فتوای ایشان در مطبوعات عراقی و به‌ویژه نشریات کُردی انعکاس گسترده‌ای یافت و مانع کشتار آنها گردید.

## ۷. مسائل ایران

آیت‌الله حکیم با توسعه نهاد مرجعیت و تبدیل آن به نهادی تأثیرگذار، عنایت ویژه‌ای نسبت به مسائل ایران داشت. موضع‌گیری‌های جدی ایشان به مسائل اصلاحات ارضی، لایحه انجمن‌های ایالتی و ولایتی و در تندترین مورد به حوادث پانزدهم خرداد ۱۳۴۲ بازمی‌گردد. ایشان ضمن بیانیه مفصلی، مخالفت خود با قانون اصلاحات ارضی را اعلام کرد و با تکذیب شایعه‌های موافقت علمای نجف، به ملاقات‌های خود با دکتر امینی، عباس آرام، سفیر کبیر ایران در عراق، و اردشیر زاهدی اشاره نمود (مرکز اسناد انقلاب اسلامی، ۱۳۷۴: ج ۱، ص ۲۳). ایشان در وقایع خرداد ۴۲ و سرکوب قیام مردم نیز، ضمن ارسال تلگرافی به آیت‌الله آشتیانی، از علمای تهران، ضمن هشدار به حکومت درخصوص اصرار بر سرکوب و ارباب مردم، به حاکمان، درباره سقوط و فروپاشی در صورت ادامه روند موجود، تذکر دادند (عبیری، ۱۳۷۴: ص ۶۸).

## ۸. مواجهه با حزب بعث

آیت‌الله حکیم، تنها دو سال از دوران حاکمیت حزب بعث را درک کرد و قبل از روی کارآمدن صدام حسین وفات یافت. حزب بعث و شخص حسن البکر به‌عنوان رئیس‌جمهور، در دو سال آغازین حکومت، سعی داشتند کل نیروهای اجتماعی مخالف را سرکوب یا مهار کنند؛ از سوی دیگر، آیت‌الله حکیم نیز نشان داده بود که حریفی شایان توجه است و شیعیان نیز به‌عنوان بخش بزرگی از جامعه عراق، مطالبات ویژه‌ای دارند. در این دو سال، حزب در پی کسب مشروعیت بود؛ زیرا با یک کودتای خونین بر سرکار آمده و نیازمند تثبیت و مهار کردهای شمال و شیعیان در جنوب بود. رهبران کودتا در حزب بعث، آماده قبضه کردن کامل کشور بودند. آنان با سید مهدی حکیم، که نماینده پدر در امور سیاسی بود، قبل از کودتا تماس می‌گیرند.

بهانه تماس نیز قرار گرفتن در جریان مطالبات اسلام‌گرایان از حکومت کودتا بود. سید مهدی حکیم در خاطراتش می‌نویسد، که شواهد نشان از تحولی سریع در ساختار سیاسی داشت و شخصیت‌هایی مانند حردان التکریتی و فاضل حسن، با من به‌عنوان نماینده مرجعیت، تماس گرفته و جویای درخواست‌ها و علل مخالفت‌های احتمالی بودند؛ ایشان نیز در پاسخ می‌گویند، آنچه برای ما اهمیت دارد، به قدرت رسیدن حکومتی است که از منافع و حقوق مردم عراق دفاع نماید (حکیم، ۱۳۶۳: ص ۷۸).

این تماس و برخی نقل‌قول‌های دیگر از صدام، نشان می‌دهد که حزب بعث، مهم‌ترین مخالفان اسلام‌گرای خود را خانواده حکیم و نهاد مرجعیت می‌دانست. بعد از کودتا، بارها بعثی‌ها تلاش کردند از طریق تماس با سید مهدی حکیم، زمینه ملاقات احمد حسن البکر با آیت‌الله حکیم را فراهم کنند؛ ایشان نیز با بهانه‌های مختلف از انجام ملاقات جلوگیری کردند. تقاضاهای مکرر و سپس حضور برنامه‌ریزی‌نشده در منزل آیت‌الله حکیم و انتشار خبر ملاقات به شکل وارونه (تبرانیان، ۱۳۸۹: ج ۲، ص ۱۷)، نشان می‌دهد تا چه میزان دولت کودتا و حزب بعث، به کسب مشروعیت و بهره‌برداری از نهاد مرجعیت نیازمند بودند.

طبیعتاً یک حزب تمامیت‌خواه که با کودتا به قدرت رسیده است، بعد از استقرار در قدرت، به‌هیچ‌وجه تحمل مخالفت را نخواهد داشت و با تمام قوا آن را سرکوب خواهد کرد. عمده اختلاف‌های پیش‌آمده طی دو سال حاکمیت حزب بعث با حضور آیت‌الله حکیم را می‌توان در این موارد خلاصه کرد:

الف) تغییر قانون نظام وظیفه طلاب حوزه؛

ب) تغییر قانون اوقاف و سعی در مدیریت اوقاف و مراقد شیعی؛

ج) تفسیر یا همان مهاجرت اجباری ایرانی‌تبارها به‌ویژه طلاب حوزه؛

د) مصادره دانشگاه کوفه که با هدایت و همکاری مقلدان و متدینان در نجف تأسیس و آماده بهره‌برداری بود.

یکی از مهم‌ترین مسائل، که تیر خلاص رابطه آیت‌الله حکیم و حزب بعث بود، مسئله تفسیر است. با توجه به آن‌که اعم‌بدنه حوزه، متشکل از طلاب و اساتید مهاجر ایرانی بود؛ این سیاست طی سال‌های بعد نیز برای زمین‌گیر کردن حوزه ادامه یافت. حردان التکریتی در خاطرات خود در خصوص کلید خوردن پروژه تفسیر می‌گوید: «این مسئله برای نشان دادن قدرت فردی البکر و نیز تحت فشار قرار دادن حکومت شاهنشاهی صورت گرفت، زیرا پیش‌فرض حزب این بود که ورود سیل آوارگان سبب خواهد شد دولت مرکزی با بحران مواجه شود» (تکریتی، ۱۹۹۰: ص ۳۵). بعثی‌ها در سال ۱۳۴۸، به برخی طلاب ایرانی و غیرایرانی و نیز زائران ایرانی (سراج، ۱۹۹۳: ص ۲۴۹) حاضر در عتبات، تعرض کرده و عده‌ای را بازداشت می‌کنند. این

اتفاق، مصادف با ایام اربعین و حضور آیت‌الله حکیم و اغلب ساکنان حوزه نجف در کربلا بود. بعد از انتشار خبر تعرض عوامل حزب بعث به نجف و زائران و طلاب، آیت‌الله حکیم با نیمه‌کاره رها کردن زیارت اربعین، به نجف بازگشت. رسیدن این خبر به همه زائران، بر التهابات موجود افزود. بعد از ورود به نجف، مردم در اعتراض به حکومت، مقابل خانه ایشان تجمع کردند؛ ازسوی دیگر، هیئتی عالی‌رتبه به سرپرستی سپهبد حردان التکرتی و سه تن از وزرای کابینه به‌همراه استاندار بغداد، در شب اربعین با ایشان ملاقات می‌کنند (سامرای، ۱۹۹۱: ص ۳۸). تمایل حزب به سرکوب هر نوع مخالفت داخلی و نیز شدت گرفتن اختلاف بین ایران و عراق بر سر مسئله شط‌العرب، سبب شد گفت‌وگوهای طرفین از مسائل عراق و بازداشت ایرانیان فراتر رود و به میانجی‌گری آیت‌الله حکیم میان دو دولت برسد. ایشان نیز با زیرکی اعلام نمود تا زمانی که حاکمیت کتباً و به‌طور رسمی این تقاضا را مطرح نکنند، اظهارنظری نخواهد کرد.

مطالبات مرجعیت در این دیدار بر کاستن از فشار بر حوزه، آزادی بازداشتی‌ها و توقف روند تسفیر متمرکز بود و طرف مقابل نیز تمایل داشت با باز کردن پای آیت‌الله حکیم به مسائل اختلافی بین ایران و عراق، مرجعیت را به‌عنوان چتر حمایتی حرکت‌های مستقل و اسلام‌گرایانه زمین‌گیر کند. یک هفته بعد از ملاقات هیئت عالی‌رتبه حکومتی با ایشان، به نشانه همراهی و حمایت از مواضع مرجعیت و مخالفت با تصمیمات و اقدامات حزب بعث، ازسوی اساتید و حوزه فراخوانی در حرم مطهر امیرمؤمنان داده می‌شود. این تجمع، که یکی از بزرگ‌ترین تجمع‌های اعتراضی شیعیان با همراهی حوزه علمیه است، سبب افزایش سطح رویارویی با قدرت و حزب کودتا شد (مومن، ۲۰۰۴: ص ۱۱۳). بعد از این همایش مردمی در حرم علوی، حزب بعث با تسلط تدریجی بر اوضاع پایتخت و کسب توان بیشتر، نه‌تنها حاضر به عقب‌نشینی نشد؛ بلکه سعی نمود میزان مواجهه با نهاد مرجعیت را افزایش دهد. بعد از این حادثه، دستگیری‌های هدفمند رژیم آغاز شد. اگر هدف موج اول، دستگیری طلاب و برخی زائران ایرانی مدنظر بود، اکنون برخی چهره‌ها مانند آیت‌الله سید حسن شیرازی و عبدالعزیز بدری نیز دستگیر شدند. این هجوم با برخی اعترافات تلویزیونی همراه می‌شود و یکی از دستگیرشدگان، به نام مدحت الحاج سری، فرزند آیت‌الله حکیم را به‌عنوان جاسوس و همراه ملامصطفی بارزانی معرفی می‌کند که در طراحی کودتا علیه بعثی‌ها با آمریکا و صهیونیسم بین‌المللی همکاری کرده است (همان: ص ۱۲۰). قبل از انتشار این مصاحبه، سید مهدی حکیم با اطلاع از پروژه دستگیری، مخفی شده و بعد از مدتی عراق را ترک می‌کند.

#### ۸-۱. مانور قدرت طرفین در میدان عمل

انتشار خبر تجمع مردمی با حمایت مرجعیت و حضور همه بیوت و اساتید تراز اول حوزه نجف به‌همراه

بازاریان سرشناس، واکنش حزب را در پی داشت. طبیعتاً هر دو سوی میدان، در پی به دست گرفتن ابتکار عمل بودند؛ لذا، حزب با فشار حداکثری تعداد بیشتری را بازداشت کرد. به درخواست مرجعیت، هفتاد نفر از علما و منتقدان در بغداد به برگزاری جلسه‌ای مشورتی برای بررسی اوضاع سیاسی، اجتماعی و شرایط خاص حاکم بر کشور و ارسال گزارش آن به آیت‌الله حکیم مبادرت ورزیدند. مفاد جلسه مبنی بر ضرورت سفر به بغداد و ملاقات با مردم و نخبگان با آیت‌الله حکیم بود (حکیم، ۱۳۶۳: ص ۸۵). سفر ایشان در این شرایط به بغداد، به معنای رویارویی و افزایش سطح درگیری با حزب بعث است. ایشان بدون هماهنگی قبلی به بغداد رفت و در محل اسکان‌شان، با گروه‌های مختلف مردم ملاقات نمود (محتشمی‌پور، ۱۳۷۶: ص ۱۴۳). سفر ۱۴ خرداد ۱۳۴۸ آیت‌الله حکیم از ابعاد مختلف حائز اهمیت است. حضور مردم در محل اقامت و نیز استقبال و بدرقه ایشان با انبوه جمعیت، از دید دستگاه‌های امنیتی بعثی پوشیده نماند. رژیم نیز فرصت پیش‌آمده را مغتنم شمرد و گروهی را برای مذاکره و جلب نظر ایشان در حمایت از نظام سیاسی حاکم فرستاد. تأکید دو طرف بر مواضع خویش و پافشاری آیت‌الله حکیم بر آزادی زندانیان سیاسی و توقف سیاست سرکوب و مشت آهنین، این ملاقات را بی‌نتیجه گذاشت (مومن، ۲۰۰۴: ص ۱۱۸).

بعد از بازگشت از سفر بغداد و مانور قدرت مرجعیت، فشار و سرکوب حزب، افزایش یافت. پخش اعترافات تلویزیونی علیه ایشان، به حضور مکرر حامیان مرجعیت در مقابل بیت ایشان پایان داد (حکیم، ۲۰۰۵: ص ۲۲۷). این فشارها بر رویکرد ایشان در حل بحران‌های رخ داده و پیش‌رو تأثیر گذاشت. بعد از این ماجرا، نیروهای امنیتی با یورش به محل اقامت ایشان به بهانه دستگیری سید مهدی و یافتن مدارک، ایشان را نیز تحت شرایط امنیتی با انتقال به کوفه، به نوعی اقامت اجباری محکوم کردند. مسئول شعبه نجف حزب بعث نیز با برگزاری راهپیمایی حکومتی فضای اختناق و فشار بر بیت مرجعیت را بیشتر کرد. در این راهپیمایی، برخی از بعثی‌های مسلح با سردادن شعارهایی علیه آیت‌الله حکیم، به منزل ایشان با سنگ و چوب تعرّض کردند (مومن، ۲۰۰۴: ص ۱۲۱). فشار حداکثری و اهتمام ساختار بر بی‌اثر کردن نقش کارگزار در تحولات عراق، کاملاً مشهود است. در چنین فضایی و با بی‌نتیجه ماندن تلاش‌های ایشان در فشار به حزب برای دست برداشتن از سیاست‌های سرکوب‌گرانه، شاهد تغییر راهبرد مواجهه آیت‌الله حکیم در حل بحران هستیم. سعی ایشان تا قبل از این اقدامات، استفاده از نفوذ معنوی و روابط مردمی و نخبگانی نهاد مرجعیت و سپس چانه‌زنی با حزب، در پیشبرد مطالبات بود؛ اما دستگیری‌ها و افزایش فشارها به حصر خودخواسته ایشان در کوفه انجامید. بعد از وقایع خرداد ۱۳۴۸ تا وفات‌شان در خرداد ۱۳۴۹، ضمن عدم ملاقات با هیچ مقام حکومتی، تمامی درخواست‌های حسن البکر، رئیس‌جمهور وقت و سایر رجال سیاسی را

رد کردند (هادی، ۱۹۹۹: ص ۳۲). هرچند ابتدا گمان می‌شد که اجبار حکومتی، عامل اصلی این وضعیت است؛ اما با فروکش کردن نمایش قدرت حزب، با ادامه حضور در کوفه و عدم تردّد به نجف برای درس و زیارت به مدت یازده ماه تا هنگام وفات‌شان، به‌نوعی قهر سیاسی دست زدند؛ که باتوجه به بحران‌های زمانه و تلاش ایشان در حل آن، می‌توان گفت که آیت‌الله حکیم از رویکرد مبارزه منفی، به‌عنوان آخرین سلاح ممکن، در ایجاد مانعی بر سر سیاست‌های حزب بعث استفاده کردند.

### ۸-۲. میشل علق و اسلام‌گرایان

جریان اسلام‌گرا و جریان سکولار در جهان عرب از بدو تأسیس، چالش‌هایی جدی با یکدیگر داشتند. تجربه حزب بعث در سوریه در مواجهه با اخوان‌المسلمین، به‌خوبی نشان می‌دهد که هیچ‌کدام از طرفین نزاع نمی‌توانند دیگری را تحمل کنند. در عراق و سوریه، حزب بعث بر عناصری مانند عربیت و ارزش‌های مارکسیستی تأکید داشتند؛ در حالی که، جریان‌های اسلام‌گرا کاملاً در مقابل آنها قرار می‌گرفتند. حسن البکر متأثر از میشل علق - ایدئولوگ و مؤسس حزب بعث - در پی سرکوب روحانیت عراق و انتساب آنان به ایران، تفرقه‌افکنی در اجتماعات شیعی، ایجاد نهاد روحانیت وابسته دولتی، کاهش نفوذ و انزوای روحانیت و نیز ترور شخصیت‌های آنان بود (مومن، ۲۰۰۴: ص ۱۳۲-۱۱۹). حزب با توجه به اوضاع جسمی آیت‌الله حکیم منتظر وفات ایشان بود؛ تا با خاطری آسوده، همه اهداف خود را پیگیری کند و به‌طور کامل و برای همیشه، از نهاد مرجعیت به‌عنوان یک رقیب مهم و خطرناک خلاص شود. این رویکرد، بیانگر تنش‌های عمیق در ساختار سیاسی و اجتماعی عراق بوده است؛ که به بحران‌های بزرگ‌تری در آینده منجر شد.

### ۹. نتیجه‌گیری

تحلیل دوران مرجعیت آیت‌الله حکیم از جهات مختلف حائز اهمیت است. از یک‌سو، بعد از ایشان حوزه نجف به‌عنوان کهن‌ترین حوزه شیعه، کاملاً رو به افول گذاشت و تحت فشار سیاسی حزب بعث، توان تحرک داخلی و خارجی خود را از دست داد؛ از سوی دیگر، این دوران زمینه‌ساز شکل‌گیری دو رویکرد مختلف از میراث‌داران مرجعیت آیت‌الله حکیم است. شهید صدر و آیت‌الله خوبی در جایگاه مرجعیت بعدی، براساس اولویت‌های خود این نهاد را راهبری کردند. برای فهم و تحلیل اندیشه و کنش سیاسی آیت‌الله حکیم، علاوه بر رویکردهای اندیشه‌ای و فقهی، شرایط زمانه و نیز ساختارهای متصلب عراق نیز مورد مذاقه قرار گرفت. نکته نخست آنکه، از دوران زعامت و رویکرد فقهی ایشان، نظام سیاسی مبتنی بر آموزه‌های شیعی قابل استخراج نیست؛ همچنین نمی‌توان به رویکردی در اندیشه ایشان رسید که ولایت سیاسی فقها در عصر

غیبت را موسّع می‌داند؛ هرچند برخی کنش‌های سیاسی ایشان در قالب وجوب امر به معروف و نهی از منکر، برای حفاظت از کیان تشیع و اسلام انکارناپذیر است.

به‌هنگام رویدادهای جهانی همچون جنگ جهانی اول، شاهد کنش‌گری فعال ایشان در بیرون راندن مهاجمان به کشور هستیم؛ گرچه با عثمانی‌ها، به‌عنوان حاکمان وقت عراق، میانه خوبی نداشت. تغییر حکومت و کودتاهای متعدد عراق، رواج ایدئولوژی الحادی مارکسیستی، تلاش‌های حاکمانی چون عبدالکریم قاسم در تعارض با دین، رویارویی خشن حاکمیت با مردم و نیز در رأس آن، نهاد مرجعیت به‌عنوان پایگاه مردمی و موازی با حاکمیت، به تغییر نگرش و نوع کنش‌گری کارگزار در مقابل ساختار انجامید. به‌طوری‌که، در دیدار آیت‌الله حکیم، به‌عنوان مرجعیت شیعه و آیت‌الله خمینی به‌عنوان یک روحانی عالی‌رتبه انقلابی، در پاسخ خواسته امام درخصوص مشارکت بیشتر در مسائل سیاسی و رویکرد انقلابی‌تر، معتقدند به وظیفه‌شان عمل کرده‌اند (رشیدی، ۱۳۸۳: ص ۹۴). مراد از وظیفه، اظهارنظر شفاهی و تذکر در قالب استفاده از سرمایه اجتماعی و نفوذ روحانیت است. در فراز بسیار مهمی، آیت‌الله حکیم تأکید می‌کنند که پاسخ این خون‌ها را چه کسی خواهد داد؟ روشن است که وجود بحران‌های پایپی، در زیست جهان ایشان، سبب شده است خط قرمز این مرجع تقلید به‌مثابه کارگزار، به مسأله عدم خون‌ریزی در جامعه اقلیت شیعه عراق و حفظ جان افراد تغییر کند. این رویکرد، هم مبتنی بر نگرش فقهی و سیاسی ایشان در تأسی به مشی‌ء امام حسن مجتبی (ع) و هم متناظر بر رویدادهای زمانه این مرجع و ساختار سرکوب‌گر حاکمیت می‌باشد. ایشان در این گفت‌وگو با اشاره به صلح امام حسن (ع) بیان می‌کنند که قدرت در اختیار حکومت است و روی مردم هم نمی‌توان زیاد حساب کرد؛ زیرا مردم در بزنگاه، به وظیفه خود عمل نمی‌کنند؛ در حالی‌که، امام اصرار می‌کنند که مردم با ما هستند. این مکالمه و سپس تجربه تاریخی در تنها ماندن آیت‌الله حکیم در مواجهه با بعضی‌ها و نیز اشاره امام بعد از پیروزی انقلاب به آن (خمینی، ۱۳۶۹: ج ۱۴، ص ۱۷۵)، نشان می‌دهد که خوانش آیت‌الله حکیم از اوضاع و جامعه عراق، واقع‌بینانه بوده است. ایشان را می‌توان مرجعی با بن‌مایه‌های سنتی، ریشه‌دار در مدرسه نجف دانست که با برتابیدن تصدی‌گری روحانیت، اهتمامی به بسط ولایت سیاسی فقهی نداشت؛ بلکه از ظرفیت نهاد مرجعیت به‌عنوان یک نهاد ذی‌نفوذ در پیشبرد پروژه خود که یک فرآیند اصلاحی تدریجی بود، به‌خوبی بهره‌برد و هنگامی که با ساختاری سخت، همچون حزب بعث روبه‌رو شد، رویکرد ایشان در اصلاح جامعه به مبارزه منفی تغییر یافت، و از افزایش سطح مواجهه با حزب تا حد رویارویی برانداخته اجتناب کرد.

## منابع

- اسپرینگز، ت. (۱۳۷۰). فهم نظریه‌های سیاسی. مترجم: ف. رجایی. تهران: آگاه.
- بحرالعلوم، محمد (۱۹۶۳). *اضوا علی قانون الاحوال الشخصیه*. نجف: مطبعه النعمان.
- بحرالعلوم، محمد (۲۰۱۵). *النحف الاشرف والمرجعیه الدینیّه*. بیروت: شرکه العارف للاعمال.
- بطاطو، حنا (۱۹۹۲). *الشیوعیون والبعثیون والضباط الأحرار: العراق*. بیروت: مؤسسه الأبحاث العربیة.
- الجهادلی، ع. (۱۹۹۱). *کردستان واکراد العراق القضیه و التوظیف*. المنطلق، الرقم ۸۱-۸۰.
- بیاتی، حامد (۱۹۹۷). *شیعه العراق: بین الطائفیه و الشبهات فی الوثائق السریه البریطانیه ۱۹۶۶-۱۹۶۳* دراسه وثائقیه. لندن: بی نا.
- تبرانیان، صفاءالدین (۱۳۸۹). *آیت الله العظمی سید محسن حکیم احیاءگر حوزه نجف*. تهران: مرکز اسناد انقلاب اسلامی، ج ۱-۲.
- تبرانیان، صفاءالدین (۱۳۹۱). *انتفاضه شعبانیه حماسه مقاومت اسلامی ملت عراق*. تهران: مرکز فرهنگی هنری و انتشارات مرکز اسناد انقلاب اسلامی.
- تکریتی، حردان (۱۹۹۰). *من مذكرات سیاسی عراقی کنا عصابه من اللصوص و القتله خلف میلیشیات صدام للاعدام*. قاهره: الزهور للاعلام العربی.
- حرزالدین، محمد (۱۳۶۲). *معارف الرجال فی تراجم العلماء والادباء*. قم: انتشارات کتابخانه عمومی آیه الله مرعشی نجفی.
- حکیم، محسن (۱۳۷۱ق). *نهج الفقاهه (تعلیق علی بیع مکاسب)*. النحف: المطبعه العلمیه، ج ۱.
- حکیم، محسن (الف). (۱۳۹۱ق). *مستمسک العروه الوثقی*. بیروت: داراحیاء التراث العربی، ج ۲.
- حکیم، محمدمباقر (۲۰۰۵). *موسوعه الحوزه العلمیه و المرجعیه الامام الحکیم*. نجف: موسسه تراث الشهید الحکیم، ج ۳.
- حکیم، محمدمهدی (۱۳۶۳). *من مذكرات العالمه الشهید محمد مهدی الحکیم، التحرك الاسلامی فی العراق*. قم: مرکز شهدا آل الحکیم للدراسات التاريخیه و السياسیه.
- خمینی، سید روح الله (۱۳۴۹). *کتاب البیع*. نجف: مطبعه الآداب، ج ۲.
- خمینی، سید روح الله (۱۳۶۹). *صحیفه امام: رهنمودهای امام خمینی*. تهران: سازمان مدارک فرهنگی انقلاب اسلامی، ج ۱۴.
- ختیون، رشید (۲۰۱۱). *۱۰۰ [مانه] عام من الإسلام السياسي بالعراق*. بیروت: مرکز المسبار للدراسات والبحوث.
- رشیدی، احمد (۱۳۸۳). *خاطرات آیت الله سیدهاشم رسولی محلاتی*. تهران: مرکز اسناد انقلاب اسلامی.
- سامرای، س. (۱۹۹۱). *صدام و شیعه العراق*. لندن: موسسه الفجر.
- ستوده، محمد (۱۳۸۵). *تحولات نظام بین الملل و سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران*. تهران: مؤسسه علمی فرهنگی کمال ایمان.
- سراج، ع. ا. (۱۹۹۳). *الامام محسن الحکیم ۱۹۸۹-۱۹۷۰م*. بیروت: دارالزهرا.
- عبیری، عباس (۱۳۷۴). *سید محسن حکیم، مرزبان حوزه نور*. تهران: سازمان تبلیغات انقلاب اسلامی.
- علوی، حسن (۱۳۸۴). *الشیعه والدولة القومیة فی العراق ۱۹۱۴-۱۹۹۰*. نشر روح الامین.
- فربجی، ع. (۱۹۹۸). *موقف المرجعیه من الحركه الشیوعیه فی العراق*. قم: مرکز الدراسات تاریخ العراق الحدیث.
- کدیور، محسن (۱۳۹۵). *یادبود چهل و ششمین سالگرد درگذشت آقای حکیم*. قابل دسترس در: <https://kadivar.com/15327>

- کوچرا، کریس (۱۳۷۳). جنبش ملی کرد. ترجمه ابراهیم یونسی. تهران: نشر نگاه.
- الکبیبسی، ب. ر. (۱۹۷۴). *حرکه القومین العرب*. بیروت: مرکز دراسات الوحده.
- مارش، دیوید؛ استوکر، جری؛ لاوندز، ویون (۱۳۷۸). *روش و نظریه در علوم سیاسی*. مترجم: امیرمحمد حاجی یوسفی. تهران: پژوهشکده مطالعات راهبردی.
- مجلسی، محمدباقر (۱۴۰۴ق). *مرآه العقول*. تهران: دارالکتب الاسلامیه، ج ۱.
- محتشمی‌پور، علی اکبر (۱۳۷۶). *خاطرات حجه الاسلام و المسلمین سید علی اکبر محتشمی‌پور*. تهران: شرکت انتشارات سوره مهر.
- مرکز اسناد انقلاب اسلامی (۱۳۷۴). *اسناد انقلاب اسلامی*. تهران: مرکز اسناد انقلاب اسلامی، ج ۱.
- مومن، علی (۲۰۰۴). *سنوات الجمر مسیره الحرکه الاسلامیه فی العراق ۱۹۸۶-۱۹۵۷*. بیروت: المركز الاسلامی المعاصر للدراسات و الترجمة و النشر.
- وردی، علی (۱۹۶۵). *دراسه فی طبیعه المجتمع العراقی*. بغداد: الوراق.
- هادی، م. (۱۹۹۹). *معنه العراق البوم و بیان الهیئه العلمیه فی النجف الاشرف*. قم: مرکز دراسات تاریخ العراق الحدیث.